

## مبارزات سیاسی و مبارزات مذهبی نهضت آزادی ایران

اسفند ۴۱

بسمه تعالی

کنتم خیر امه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله.  
بهترین امتی بودید - یا می‌توانید باشید که بخاطر مردم خروج کرده باشید - در حالیکه - امر و اجرای خوبیها را می‌کنید و بدیها و ناپسندها را جلوگیری می‌نمائید و بخدا ایمان می‌آورید.  
این مسئله اگر برای تمام ملت ایران نباشد لاقبل برای عده‌ای مطرح است که «مبارزه چه نوع باید باشد؟» البته عده‌ای جواب آنرا داده و خود را بی‌نیاز از طرح مسئله می‌دانند. هر یکی از آن دو جهت را بالبداهه طرد شده می‌دانند. عده زیادی هم هستند که اصلاً خود مبارزه را مطرود می‌دانند.  
وقتی که در یک موضوعی این اندازه اختلاف وجود داشت می‌ارزد که مورد مطالعه قرار گیرد.  
بنابراین ما از اساس مطلب یعنی از خود مبارزه شروع می‌نمائیم و مبارزه را به معنای اعم وسیع کلمه می‌گیریم.  
مبارزه - مقصود ما از کلمه مبارزه چنین خواهد بود.

«مقابله کردن یک شخص یا جمعیت یا ملت با وضع حاکم موجود به قصد تغییر آن و تبدیل به وضع مطلوب» و این مقابله توأم با مخاطره باید باشد. مخاطره مالی و بدنی و حتی جانی. اگر مخاطره و خسارت در کار نبود آنرا تلاش یا تکامل خواهیم گفت.

وضع حاکم موجود که می‌گویم ممکن است حکومت و تسلط یک شخص یا دسته و یا دولت و یا سیاستی باشد. حکومت داخلی و خارجی آداب و سنن با افکار و عقاید نیز بعنوان وضع حاکم موجود ممکن است گرفته شود.  
مثلاً عمل کپرنیک و گالیله و مخالفت و سماجی که در زمینه حرکت و کرویت زمین با معتقدات علمی حاکم بر افکار زمان خود کردند و خود را به مخاطره انداختند مبارزه محسوب می‌شود. همچنین مبارزه و محاجه سقراط با معاصرین خود که هم توأم با مخاطره و مرگ بوده است و هم تغییر و تبدیل عظیمی در فکر و زندگی بوجود آورده است. انقلاب کبیر فرانسه و استقلال آمریکا و یا انقلاب اکتبر در روسیه شوروی نمونه‌های اجتماعی ملی و سیاسی مبارزه می‌باشند نظائر زیادی دارند انقلاب اخیر الجزایر - قیام فیدل کاسترو - انقلاب مشروطیت ایران - افسانه کاوه آهنگرو غیره. در زمینه مذهبی و اجتماعی نیز می‌توان ظهور اسلام - خروج موسی و بنی اسرائیل بر فرعون از مصر - قیام و هجرت حضرت ابراهیم (ع) - دعوی مانی - قیام لوتر و مذهب پروتستان و غیره را نام برد. خلاصه آنکه امثال فراوان است در تمام دوره‌ها و در میان ملل و ممالک و در زمینه‌های مختلف دیده شده و دیده می‌شود. بنابراین باید گفت این امر اختصاص به یک نژاد انحصاری و به یک زمان نیست. امری است طبیعی و توأم با زندگی بشر و تاریخ انسان و چیزی نیست جز تاریخ مبارزات او برای زندگی بهتر و یا مطلوب.

محصول مبارزه - دنیا آنچه دارد یعنی سرمایه‌های تمدن و اخلاق و معتقدات بشری مدیون همین مبارزه‌ها و انقلابهاست. مبارزه در مسیر تاریخ بشر در حکم جهش‌های Mutations قانون تکامل انواع موجودات زنده است. اگر این جهش‌ها و آن مبارزه‌ها و انقلابها نبود نسلها و انسانها به وضع قبلی باقی می‌ماندند - یعنی هلاک شده و از بین رفته بودند زیرا می‌دانیم شرایط محیط چه برای انواع موجودات و چه برای انسان دائماً در تغییر است و بدون اعضاء و افزار و افکار جدید نمی‌توان تناسب با محیط تازه و تسلط بر مشکلات و شدائد پیدا کرده کلیه ادیان - افکار فلسفی - نظریه‌های علمی - اصلاحات کشاورزی - تحولات عمیق اقتصادی - پیدایش کارخانجات و صنایع جدید و حتی ابتکارات بزرگ هنری

به منزله نردبان تمدن می‌باشد که با جهش و تکان و تهدید صورت گرفته است و عده‌ای در این تکان و خیز ساکن یا ساقط شده‌اند.

در هر حال قافله تمدن پیش رفته است و بطور کلی می‌بینیم وضع آن قوم یا ملت و مملکتی که مبارزه کرده و خود را از اسارت و بندهای قبلی بیرون آورده‌اند بهتر شده است. ممالک متحده آمریکای شمالی بعد از احراز استقلال توانست آمریکا بشود و الا مستعمره‌ای مانند کانادا یا استرالیا می‌بود که دنباله روی و ریزه خواری از انگلستان می‌کرد. هندوستان قبل از جنبش ملی و فداکاریهای گاندی یک کشور پهناور زر خیز ولی توسری خور بی‌ارزش و احترام بود اما حالا در ردیف کشورهای معتبر آسیا درآمده و صاحب نقش و اثر در سیاست شده و به لحاظ اوضاع داخلی و وضع اهالی گامهای بسیار بلند برداشته است (۱). تمدن جدید اروپا و جهش عجیب علوم و صنایع بعد از مبارزات رنسانس پیدا شد همچنین عربستان قبل از اسلام و بعد از اسلام و ممالک مسلمان شده را مقایسه کنید... همه جا محصولهای پر بار و درخشان مبارزات را می‌بینید.

بنابراین کسانی که با اصل مبارزه مخالف‌اند و تن پروری و راحت طلبی خود را زیر پرده‌های لطیف مسالمت جوئی و مصلحت اندیشی و حفظ نفوس مخفی کرده قیافه حق به جانب عقلانی اتخاذ می‌نمایند در حقیقت دشمن خود و خلق می‌باشند. مسلک و دعوی آنها برخلاف سنت طبیعت و مشیت خلقت است.

کنت دونوئی (conte due nouy) صاحب کتاب معروف سرنوشت بشر (L'homme et sadestinee - humandestiny) ترجمه عبدالله انتظام می‌گوید زندگی یعنی یک سلسله پیوسته از حالات عدم تعادل یا نارضایتی. شخص در وضعی که هست ناراضی و ناراحت است (مثلا از خانه اجاره‌ای خودش نمی‌آید و یا شغل و مقام خود را کوچک می‌داند) و خود را در وضع عدم تعادل می‌بیند بنابراین تلاش می‌کند تا از آن وضع بیرون آمده وضع بهتری احراز نماید اما از همین وضع نیز پس از مدتی می‌رود و دلسرد و ناراضی می‌شود: عدم تعادل جدید، تلاش جدید، ترقی جدید و قس علیذاک.

چگونه مبارزه پیش می‌آید؟ پس از هر تکان و تحول حاصله از مبارزه وضع آنهایی که مبارزه کرده یا از ثمرات مبارزه استفاده کرده‌اند خوب می‌شود و نسبت به سایرین تفوق و تسلطی پیدا می‌کنند شاهین ترازوی زندگی به طرف آنها متمایل می‌شود. در حالیکه دیگران در شرائط کهنه و نامساعد قرار می‌گیرند، اینها پیش بردند و آنها عقب می‌مانند یا پس می‌روند مثلا قوم هجوم کننده و تازنده، قلاع نظامی و اراضی حاصلخیز را تصاحب می‌کنند و سایرین را بجایهای ضعیف و کم حاصل می‌رانند. یا خانواده‌ها و ملت‌هایی که پیشروان ماشین شدند توانستند کارخانه تاسیس کنند و مصنوعات بهتر و ارزانتر بسازند و پیشه‌وران را ورشکست و تبدیل به کارگران خود کنند. تفوق اولیه و نقدی که بتدریج و بصورت تصاعدی نصیب دسته اول می‌شود آنها را روز بروز قوی‌تر و مرفه‌تر می‌سازد و طبقه یا طبقات مقابل را ناتوان‌تر و ناراحت‌تر می‌نماید. در گروه اول رفته رفته تن پروری و فساد و در گروه دوم نارضایتی و پرکاری و هشیاری و عصبانیت ایجاد می‌شود. بصدا در می‌آیند و مطالبه حقوق خود را می‌کنند و با گروه اول دشمن می‌شوند. آنها برای حفظ موقعیت خود و پس زدن مخالفین دست به دفاع و تعرض می‌زنند و اعمال زور و فشار می‌نمایند. این خود سبب افزایش نارضایتی و پرخاشجوئی و مخالفت می‌شود. دسته حاکم محدودیتها و فشار بر طبقه مظلوم را شدت می‌دهد راه و چاره‌ای هم جز شدت عمل ندارد. برای آنکه اگر مدارا کند و موافقت پیش گیرد طرف تشویق، چیره شده جای او را خواهد گرفت. بنابراین مثل نوسانهای یک پاندول از هر طرف زمینه بالا می‌رود و دیر یا زود مبارزه منفجر می‌شود و به انقلاب و شورش می‌کشد...

هر وقت مبارزه و تحولی رخ داده چنین بوده است. یعنی مانند گلی که برگهای آن از غنچه می‌شکافد و غنچه نیز از شاخه سر در می‌آورد مبارزات و قیامها محصول همان درخت اجتماع در حال رشد است. ولی عکس قضیه صحیح

نیست. یعنی هر اجتماع در حال و هر وضع موجودیکه بسود و تسلط دسته‌ای باشد خودبخود و فوری مبارزه و انقلاب بیرون نمی‌آورد و مبارزه بی‌زحمت و خرج و خطر صورت نمی‌گیرد. لازم بوده است عده‌ای برخاسته و خود را فدا کرده باشند. تا صرف مال و صرف وقت و صرف جان نشده نتیجه‌ای حاصل نگشته است.

این اصل کلی است و استثنا بردار نیست. همه تحولات و ترقیات در راس آن فداکاری و خون بوده است. لن تنالو البرحتى تنفقوا مما تحبون (هرگز نائل به نیکی و کمال مطلوب نخواهید شد مگر آنکه از آنچه دوست دارید مایه بگذارید.)

عوامل مبارزه - این برنامه با هدف نیک و عالی و نجات نه تنها مفت و مسلم فراهم نشده است بلکه بدست و بقصد و بعمل مردم شده است و می‌شود:

ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض (و اگر چنین نبود که خداوند گروهی از مردم را بوسیله گروه دیگر دفع نماید حتما - زمین یا محیط زندگی فاسد می‌شد)

۱- فساد در زمین و محیط زندگی مردم - اگر جلوگیری بعمل نیاید زمین و زندگی خوبخود رو به فساد و خرابی می‌رود. بشر و اجتماع بشری میل به فساد و فشار و هلاک دارد.

ثبات وضع و حالت سکون خود یکنوع فساد است. فساد باید دفع شود پس مبارزه با فساد مشیت الهی و وظیفه بشری است.

۲- بدست کی و چگونه؟ - بدست خود مردم. از راه مبارزه و دفع دسته فساد کننده.

آیه کلی و قطعی است و می‌بینید انطباق کامل با مشاهدات و تجربیات تاریخی و باساختمان و روحیات بشری دارد. دست خدا یا دست ما؟ - اینکه گفتیم دست خدا در کار است و روی مقتضیات طبیعی و عوامل منطقی موجبات نارضایتی و مبارزه‌ای و جهش خودبخود فراهم می‌شود و نباید نا امید بود - باعث منشود که به جبری مسلک بودن و درویش مآبی متهم شده و عملا به انتظار فرج دست روی دست بگذاریم و تماشا کنیم و یا مثل روشنفکرهای سطحی بگوئیم جبر تاریخ و اقتضای زمان چنین می‌کند و چنین می‌خواهد و بالنتیجه دنباله‌روی حوادث و چشم بدست جریان‌ات سیاستهای خارجی بشویم.

البته مبارزه ورقی از اوراق تاریخ بشریت و مظهری از مظاهر مشیت است و همانطور که گفتیم همیشه یک سلسله مقدمات و سیر مشترک و تدارکات دارد. وقتی آن مقدمات و موجبات فراهم شد تغییرات و تحولاتی هم در جامعه بروز می‌کند و زمینه برای مبارزه آماده می‌شود بنابراین نباید با توجه به وضع روحی حاضر اکثریت ملت خود را ناامید کنیم. می‌بینیم در دنیا ملتی را درویش مسلکتر و توسری خورتر از هندی سراخ نداشتیم که تسلیم محض بلادفاع امپراطوری قهار زبردست انگلستان بودند (۲) و یا رد تاریخ انقلاب کوبا خواندیم که جزیره کوبا مثل گنجشکی که در چنگال عقاب است در اختیار آمریکا بود و توده مردم بیسواد و بی‌سلاح آن سرنوشتی برای خود غیر از رنج و مرگ و رضا نمی‌شناختند معذک تکان خوردند و پیروز شدند و یا در گذشته یک اقلیت سرافکنده دست بسته به زنجیر کشیده‌ای چون بنی اسرائیل علیرغم قدرت فرعون به مصداق و نریدان من علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین قیام کردند و نجات یافتند.

این شواهد واقعیت دارد و آن حرفها و امیدواریها درست است و همه کارها دست خدا است اما ما هم بی اثر و بی وظیفه نیستیم. برحسب اینکه خود معتقد و مستشعر باشیم یا نباشیم خیلی مطلب فرق می‌کند. نانی هم که می‌خوریم در حساب نهائی و کلی قوانین حیاتی خدا روزی کرده است و بعد هم که در دهان گذاشتیم به قدرت و رحمت او هضم و جذب و دفع شده است ولی از ناحیه خود ما هم یک همکاری ولو مختصر لازم بوده است والا با گرسنگی و مرگ مواجه

شده بودیم. باز هم آیه قرآن خودش را تفسیر و تکمیل می‌کند و به راحت طلبی و کنار نشینی ما جواب می‌دهد و دستور می‌دهد:

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیر واما بانفسهم (همانطور که خداوند وضع قوم و ملتی را - در جهت خوب یا بد - تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خودشان را تغییر دهند).

آیه کاملاً کلی و قطعی است. نه پای خواهش و تمنا در آن می‌آید نه معتقدات و دعا. خدا حاضر نیست هیچ گونه بهبودی به حال و اوضاع ما بدهد مگر اینکه خود ما تغییر و تکانی بخود بدهیم کما آنکه اگر وضعمان بد باشد تقصیر آن باز به گردن خودمان است.

در این آیه و در تاریخ مبارزات و پیشرفتهای بشری اسمی و نقشی (البته نقش اساسی و اصلی ۹ از سیاستها و تمایلات خارجی نمی‌بینیم تصمیم و تغییر و تکان همیشه از خود شخص یا ملت شروع می‌شود و بنا به ضرب المثل «از تو حرکت - از خدا برکت» همین که مردمی حاضر به فداکاری و مبارزه شدند رحمت خدا و موافقت تصادفها و استفاده از تضادها و سیاستها پشت سرش می‌رسد.

برداشتن سدها و حجابها: کار خلقت و طبیعت پر از خیر و برکت و حرکت است و عمل اصلی را او انجام می‌دهد. عمل ما در مسیر صحیح مشیت قرار گرفتن و برداشتن موانع و پرده هاست. همانطور که عمل یک قابله دلسوز اینست که بگذارد رحم زائو کار خود را انجام دهد و به موقع نوزاد را بیرون دهد. او فقط موطبت نماید که اگر عوارض و آلودگیهای است برطرف سازد. همینطور یک زارع زمین را شخم می‌زند و بذر می‌پاشد و در حقیقت محیط و زمین را برای عمل طبیعت و کاری که هوا و خاک و باد باید انجام دهند مساعد می‌سازد و سنگهای مزاحم و علفهای هرزه مخالف را دور می‌نماید.

فن مدیریت نیز در این است که حداکثر همکاری و حسن انتخاب کارمندان و انتظام را در اداره خود برقرار نماید تا افراد آنچه در استعداد و امکان دارند بیرون بریزند و از محصول مجموعه آنها مطلوب اعلی بدست بیاید.

در مورد مبارزه یا جهش که لازمه نجات و سعادت است نیز باید کار با میدان دادن به طبیعت و برطرف کردن مفاسد و موانع باشد تا درخت انقلاب و مبارزه بارور و بذران به زمین پاشیده شود. بذر که پاشیده شد جرثومه آن نیش می‌زند و با همه ریزی و نرمی، زمین سست را می‌شکافد و از میان صخره‌ها سر درمی‌آورد. (۳)

حکایت آن سی نفر اصفهانی زمان سقوط اصفهان را حتما شنیده‌اید که یک نفر افغانی آنها را به صف کشیده خواست سرشان را ببرد، دید خنجرش همراه نیست، گفت همینجا باشید بروم خنجرم را بیاورم... آن سی نفر فکر یا جرأت نکردند که به سر آن یکنفر بی‌اسلحه بریزند و خفه‌اش کنند... جرأتش را نداشتند - یعنی غیرتش را نداشتند.

بنابراین کافی نیست شخص یا ملتی در وضع مادی بدی قرار گیرند باید علاوه بر ناراحتی جسمی و مادی یا اصولاً سوای این قسمت یک ناراحتی و نارضایتی روحی توأم با نیروی درونی یا غریزی هم در او پدیدار شده باشد (۴) وقتی حالت عصیان و پرخاش و مبارزه توأم با مخاطره ظاهر می‌شود که ناراحتی و نارضایتی از جسم به جان و از جان به دل و به روان سرایت کند. کارد به استخوان برسد. اما نه آن استخوان عضوی آهکی - بلکه استخوانی که می‌گویند فلانی آدم استخوان دار و صاحب رگ و عصب است. یعنی با تمام وجودش.

وقتی چنین حالت پیدا شد و در نظر آدم آنچه از دارائی مادی و راحتی و زندگی دارد بی‌ارزش و بی‌خاصیت شد و دنیا فراخی و فراوانی اش براو تنگ گردید. باصطلاح قرآن «وضاقت علیهم الارض بما رحبت» (و زمین آنچه به آنها داده است برای آنها تنگ و غیر قابل تحمل می‌گردد). آنوقت است که مبارزه - مبارزه واقعی دوام دار و اثر دار شروع می‌شود.

گاهی اوقات این تحریک غیرت و ایجاد حالت عصیان و جهش به مبارزه در اثر ناراحتی‌ها و ناملایماتی است که بخود شخص وارد شده گرسنه و کوفته گشته یا دشنام و ننگ شنیده باشد و یا در اثر مشاهده و احساس ناملایمات و

بی‌عدالتی‌هایی است که به دیگری وارد شود. مثلاً مادر و فرزند و کسانش را آزار داده باشند یا همکیش و هموطن و هم‌نوع را در مصیبت و مظلومیت یه ببیند و وجداناً یا عقیدتاً ناراحت شود.

پس در هر حال مبدأ حرکت هر واحد تألمات و تأثیرات روحی است نه مادی عامل مبارزه نیز عواطف و غرائز و عقاید می‌باشد. یعنی به طور کلی معنویات نه مادیات.

اتفاقاً در جنبش‌های استقلال طلبانه بیشتر آن رفتارها و جریان‌هایی که غرور ملی و حیثیت انسانی مردم را جریحه دار می‌کند نقش اساسی را به عهده دارد نه مسائل اقتصادی و اشکالات مادی. از عوامل روانی بسیار عمیق و قوی افراد بشر هنوز هم حس خودخواهی مقایسه‌ای و ناراحتی و طغیانی است که هر کس از احساس پست‌تر بودن و عقب افتادن خود نسبت به دیگران و بزرگان پیدا می‌کند. شاید قسمت عمده تلاشها و نگرانیهای مردم و مراتب و مدارجی که نائل می‌شوند تحت تأثیر همین مسائل درونی غریزی باشد.

روی این حساب پیش قدمان انقلاب و محرکین اصیل مبارزات بیشتر «حساسها» هستند. حساسیتی که با در تماس بودن و تماشای بیچارگیهای مادی خود و هم‌نوعان تحریک می‌شود یا کیفیات حیثیتی و شخصیت و ملیت و معنویات دیگر سبب آن می‌شود.

مشکلات مادی و محرومیتها بهانه و مدارک زنده مبارزات می‌شوند مستعجیل‌اند. بطور کلی ممکن است زمینه یک مبارزه مادی باشد اما پشت پرده و راننده و مدیر چیز دیگری است؛ معنویات است. (۵)

این محرک معنوی در مبارزه‌های موسوم به سیاسی، احساسات غریزی و عواطف است و خودکار می‌باشد (اتوماتیک) اما در مبارزه‌های مذهبی و عقیدتی جنبه ارادی و حالت مستشعر را دارد. (۶)

موارد تجانس و تفاوت مبارزه‌های سیاسی و مذهبی

بنابراین اختلاف اساسی و اصولی مابین مبارزات سیاسی و مذهبی وجود ندارد. محرک در هر دو بار حیات و معنویات است. فطرت بشری و مشیت الهی است که عمل می‌نماید.

تجانس در ریشه و مبداء وجود دارد و اگر تفاوت و اختلافی باشد علاوه بر جنبه غریزی و ارادی بودن و سطح هدف است. در مبارزه‌های مذهبی اصیل هدف حداعلای کمال مطلوب و حالت جامع آنست که در مفهوم رضای خدا خلاصه می‌شود. ضمناً شخص مبارز استشعار به هدف و عمل خود داشته بامر دین و به تشخیص عقل عمل می‌نماید نه بامر غضب یا قدرت و دولت طلبی یا عاطفه و عصبیت و غیرت. شاید شاخص و نمونه ممتاز خالص آن رزم علی (ع) با مرهب است که می‌داند چگونه بوده است و چرا علی (ع) خود را کنار کشید و پس از فرو نشستن خشم مباردت به بریدن سر او کرد.

به لحاظ نتایج نیز تجانس‌هایی مابین این دو نوع مبارزه وجود دارد یعنی از یکطرف مبارزات مذهبی صحیح همیشه آثار مادی با برکت و موجبات سلامت و قدرت و نعمت را دربر داشته است. مانند خروج موسی که بنی اسرائیل را به ارض موعود و به سیادت باشکوهترین سلطنت رسانده است و نهضت اسلام که آبادی و فراوانی و قدرت و تمدن و هنر و علوم را به قیاس بی‌سابقه در قلمروی فوق‌العاده وسیعی گسترانیده است (۷) از طرف دیگر انقلابهای اجتماعی و سیاسی و غیرمذهبی نیز توأم با نوید و تصفیه‌های اخلاقی از مفاسد و آلودگیهای اجتماعی و موت ملکات معنوی عالی از قبیل گذشت و برادری و خدمت به نوع می‌باشد.

دست خدا در هر دو جا است، یکجا از آستین وحی و بصورت وظیفه دینی تا آنجا که خداوند خطاب به پیغمبر در قرآن می‌فرماید:

فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم و ما رمیت از رمیت و لکن الله رمی و لیبلی المومنین منه بلاء حسنا.

شما آنها را نکشتید بلکه خدا کشت و وقتی تیر انداختی تو نبودی بلکه خدا انداخت تا بدینوسیله مومنین به گرفتاری و آزمایش خوبی درآیند (سوره انفال آیه ۱۷)

محل بروز و ظهور هر یک: از تفاوت‌های دیگری که می‌توان مابین این دو نوع مبارزه قائل شد محل و محیط بروز و ظهور آنهاست.

مغرب زمین از زمان یونان قدیم و پیش از آن مهد افکار اجتماعی و ملی و عواطف انسانی و مبارزات سیاسی بوده است اما مشرق زمین مهد پیغمبران و مظهر احساسات روحانی و دینی و شیوع مبارزات مذهبی بوده است. البته در دو طرف از هر دو نوع مبارزه و جنگ‌ها تاریخ نشان می‌دهد ولی تمایل رنگ‌ها و تکیه قدمها در هر طرف به یک سمت خاص است و آنجا که نمونه‌های اعلی را بخواهیم در افکار و اشعار و عقاید و هیجانها و اعمال سراغ بدهیم تمایز و تفاوت کاملاً آشکار است.

طبیعی است که چیزهایی که در میان ملتها و سرزمین‌ها سابقه ممتد و مکرر تاریخی و توسعه جغرافیائی داشته باشد حتماً کیفیات و خصوصیات طبیعی و ریشه داری می‌باشد که نه تنها در آب و خاک و فضا جایگزین نگردیده است بلکه در نژاد و در ساختمان جسم و روان افراد سرشته شده است. چنین مشخصات و صفات ممیزه به سهولت و سرعت تغییرپذیر نیست و خصال دیگری را نمی‌توان به دلخواه و دستور جانشین آن کرد.

ملاحظه کنید در حالیکه در یونان قدیم پس از جنگ‌های «مد» روحیه و مفهوم بشری تبدیل به روحیه و پیوند روحی شد و در روم اندیشه (ایده) ملت و دولت از پیش از میلاد مسیح مفهوم و مصداق و مقبولیت داشته است در ایران ما تا بعد از انقلاب مشروطیت و تماسی که با فرهنگ و رسوم اروپائی پیدا شد و بطور سطحی و تقلیدی بسیاری از مفاهیم و قوانین غربی را پذیرفتیم قبل از آن مردم و دولتها درک و علاقه چندانی نسبت به مفاهیم ملیت و ایرانیت نداشته‌اند.

توجه دینی و دلبستگی‌ها از حدود ممکن و شهری تجاوز نمی‌کرده است. شاهد آن اسامی و عناوین دائمی است که علما و شعرا و سایر برجستگان قوم انتخاب می‌نموده‌اند. (از قبیل حسن دامغانی - حسین شیرازی - محمد گلپایگانی - احمد لاریجانی - محسن کنی و غیره. حتی در بعضی از مناطق ایران - آذربایجان به انتسابات جزئی‌تر محله‌ای و کوچه‌ای برمیخوریم مثل امیر خیزی خیابانی کوچه مشکی و غیره) در دیوان شعرا و کتب نویسندگان - فردوسی را که کنار بگذاریم کمتر به اسم ایران برمیخوریم. حتی در مرد جهان دیده بلند نظر نوع دوستی چون سعدی که «بنی آدم اعضای یکدیگرند» را سروده است وقتی از ایران دور و گرفتار غربت و اسارت می‌شود از ایران هیچگاه یاد نمی‌کند بلکه آرزوی شیراز و خاک و آب و اهل آنجا را می‌نماید (۸) همینطور جنگ‌هایی که در ایران رخ داده است اولاً جنبه قیام یا دفاع ملی را نداشته به فرماندهی و دستور چپاولگران و امیران و پادشاهان بوده و لشکر از خود اراده و اختیاری نداشته است و ثانیاً برای مصونیت یا تمامیت ارضی کشور بعمل نیامده است و اگر رمانهای تقلیدی جدید یا افسانه‌های قدیم را کنار بگذاریم کمتر کسی در این سرزمین برای «وطن» و «ملت ایران» یا برای «آزادی» و «حکومت عمومی» و حتی برای «شاه ایران» اشک ریخته است و سنگی به سینه زده است.

اما برای خدا و امام و امام‌زاده و ملا چقدر مردم اشک ریخته و می‌ریزند و پای علمشان سینه می‌زنند؟ چقدر برای وظائف و علائق دینی خرج می‌کنند - زحمت می‌کشند - احساساتشان به جوش آید - تعصب به خرج می‌دهند - می‌کشند و کشته می‌شوند؟! احساسات و معتقدات مذهبی چه محرک قوی برای هرگونه عمل اعم از اخلاقی و خرافی بوده است؟! هر وقت مردم به میل و پای خود راه افتاده‌اند یا بدنبال پیشروی جمع شده‌اند - چه در قیامهای خودشان در دوره خلفای بنی عباسی و اموی - چه در شورشها و فتنه‌های حسن صباح - چه در جنگ‌های صفویه علیه عثمانی و چه در ظهور بابیه و بهائیه و حتی در انقلاب مشروطیت - همه شما علائق دینی و عواطف و عقاید مذهبی و تاثیر و تعصبهای آنها را مشاهده می‌کنید. در انقلاب مشروطه اگر پیش قدمی و پیشوائی رهبران بزرگ روحانی و احساس وظیفه و پاداش دینی

در کار نبود ابداً چنین جنبش و فداکاریها به وقوع نمی‌پیوست. کما اینکه در اردوی مخالف یعنی استبداد هم بار تبلیغ و تحریک از طریق افکار دینی و پیش انداختن پیشوایان مذهبی صورت گرفت.

سیاستهای خارجی از دیر زمان به این نکته تاریخی و نژادی و روانشناسی توجه کرده‌اند که سعی داشته‌اند بطور مستقیم و غیرمستقیم در روحانیت ما رخنه کرده و بطوریکه می‌دانیم برای خود و برای دربار، ایادی مرموزی در آن جمع فراهم کرده‌اند.

این حقیقت نه تنها در ایران شیعه بلکه در سایر کشورهای شرقی مسلمان و حتی هندوستان بودائی جلوه گر است. در آنجا که نهر و وارث ثمرات و مبارزه‌های گاندی شده است بطوریکه می‌دانید گاندی را مردم هند بیشتر به دیده یک مرد روحانی از جان گذشته و فیلسوف نودوست می‌شناختند و تبعیت و احترام می‌کنند تا بعنوان یک مرد انقلابی سیاسی و تازه گاندی بساط تبلیغ و تحریک خود را روی یک سفره گسترده‌ای که زمینه کاملاً دینی و فلسفی خاص هندی و جنبه ضدغربی و ضدمسیحی داشته و بدست امثال ویوکانادا (۱۹۲۰-۱۸۶۲) و راماکریشنا (۱۸۸۲-۱۸۳۴) و دایانداسار ساواری (۱۸۸۳-۱۸۲۴) بافته و پرداخته شده بود، پهن کرد (۹)

ایرادهای هریک - ما در این بحث کاری به حقیقت و حقانیت یا بطلان مذاهب و مکاتب فلسفی و روحانی که مردم مشرق زمین از جمله ایران را به وجد و حرکت و به قبول خرج و زحمت و احياناً قیام و نهضت واداشته است نداریم. می‌خواهیم بگوئیم در این محیط زمینه فکری و روحی مردم برای مبارزات بصورت مذهبی فوق‌العاده آماده‌تر بوده است تا برای مبارزات تحت لوای ملی و ایده آلهای انسانی موسوم به سیاسی. در هر حال نسبت به هر دو نوع مبارزه انتقادات و ایرادهائی است.

مثلاً در مورد مبارزه مذهبی ممکن است بگوئید: بلی در گذشته چنین بوده است و تعصب و تحریکهای مذهبی لازمه دوران نادانی و عقب افتادگی ملت‌هاست. اما در قرن معاصر که ارتباطات و تعلیمات توسعه یافته - چشم و گوشها باز شده است مردم دیگر برای خرافات و بدنبال آخوندها راه نمی‌افتند و بخوبی می‌توانند درک مفاهیم عالیه ملیت و استقلال و آزادی و دموکراسی و شرافت و سوسیالیسم و غیره را بنمایند. بعلاوه با تجربیات دردناکی که از عوامفریبی و کهنه پرستی و احياناً شیادی و خیانت بعضی از وعاظ و مدعیان پیشوائی دینی داریم نباید عنان خود و عوام را باز بدست آنها داده بیش از پیش از قافله تمدن و تجدد عقب بیافتیم.

در مورد مبارزات ملی و سیاسی نیز می‌گویند که غالباً دیده ائیم خوب شروع می‌شود و سروصدا و ادعا راه می‌افتد اما رهبران و رهروان وسط راه شل می‌شوند- وقتی به خطرات و محرومیت‌های شدید برمیخورند پس می‌زنند یا متوقف می‌شوند. آن حرارت و مداومت و از خودگذشتگی و جسارت دیده نمی‌شود. حسابهای مصلحت اندیشی و موقع شناسی و فرصت طلبی و حفظ نفس و نفرت پیش می‌آید. نظرها به مقتضیات داخلی و موقعیتها و سیاستهای خارجی معطوف می‌شود - سطحی و تقلیدی بوده عمق و استحکام ندارد. بعلاوه به محض مختصر موفقیت و حتی قبل از آن اختلافات پیش می‌آید و سپس جاه طلبی‌ها و سوء استفاده‌ها ظهور و بروز می‌کند. از همه اینها گذشته و همانطور که تجربه نشان داده است مبارزات سیاسی پایه و سایه‌ای در قشرهای ملی ندارد و منحصر به طبقات دانشجویان و عده‌ای از روشنفکران می‌شود....

حساب مطلب هم روشن است و قبلاً قابل پیش‌بینی می‌باشد چون بالاخره انسان انسان است - جان شیرین و زندگی راحت رادوست دارد. وقتی مواجه با محرومیت و خطر و خداحافظی شد پای استدلال و حساب در میان می‌آید.

میکروبهای مسموم کننده مبارزه در ایران: در ایران پاره‌ای از عوامل داخلی و خارجی وجود دارد که نگذاشته و نمی‌گذارد مبارزه نضج بگیرد و دست طبیعت مثل جاهای دیگر دنیا کار خود را انجام دهد. اینست که یک ملت ساکت را کد خوار شده‌ایم و از مشروطیت و قانون اساسی ما خبری نیست.

عامل خیلی داخلی و درونی روح رضا و تحمل و سازگاری است که خصلت ذاتی ما شده و ایرانی را حاضر به قبول هر وضع و تن دادن به هر سختی و ننگ می‌نماید. خصوصاً که بعضی شعرا و عرفای گذشته برای آن محملهای ادبی یا فلسفی یا دینی هم درست کرده ما را از دنیا و آخرت منحرف ساخته‌اند. ما باید ریشه چنین معتقدات و روحیات را که تخم تن پروری و تنبلی خودمان است و هیچ اساس اسلامی و منطقی ندارد و منافی با سنت ائمه اطهار و اصول تشیع است از زمینه فکرها و دلها براندازیم آنوقت اعتیادها و آلودگیهای تخدیر کننده روزافزون که به طرق گوناگون بصورت دود و آب و بانک و رنگ از راه افیون و حشیش و اخیراً هروئین و عرق و انواع مشروبات الکلی یا آوازه‌ها و موسیقی‌های شهوت انگیز و خمارکننده و بالاخره نمایشهای هنری و تلویزیون و سینما و تصاویر تحریک کننده مجلات و غیره دائماً در سینه‌ها و دماغ و گوش و چشم و مغزهای مردم فرو کرده می‌شود و اعصاب و افکار را تخدیر می‌نماید مزید بر علت شده مجالی برای احساس ناراحتی و بروز نارضایتی و ظهور و عکس العملهای تکان دهنده باقی نمی‌گذارد. اگر کسانی واقعاً در این مملکت اهل مبارزه هستند و درد ملت و مملکت را دارند ولو آنکه مقید بدستورهای دین و حرمت مسکرات و مخدرات و شهوات نباشند وظیفه دارند با چنین عادات و اعمالی بجنگند. خصوصاً که بنحوی می‌بینند که سیاستهای استعماری و برنامه‌های دولتهای استبدادی همیشه مروج و اشاعه دهنده این قبیل فحشا و فسادها می‌باشند و از این راه سعی دارند مردم را راضی و سرگرم کرده آنها را در بیهوشی و بی‌رمقی نگاه دارند. همینطور قمار که چه آفت خانمان برانداز و برباد ده سرمایه‌های ملی است.

وجود نفت و عایدات مسلم آن که از دست خارجیها بدست دولتها داده می‌شود یک عامل دیگر منحرف کننده بسیار قوی و خنثی کننده ایادی بیدار کننده طبیعی در ایران می‌باشد. توضیح آنکه اگر مملکتی روی پای خود ایستاده و کفیل مخارج و اداره خود باشد ناچار است به تلاش و تدبیر بپردازد و اگر در اداره امور و نظام روابط از راه صحیح و عادلانه خارج شده کارها را بدست ناهل بسپارد و رعایت اصول و دقائق اداری و فنی و اقتصادی و قضائی و غیره را ننماید بزودی خلل و خرابی و توقف در ارکان و در اجزاء آن کشور بروز می‌کند. دچار مشکلات و محرومیتها و فقر و فلاکت می‌شوند. بنابراین زمامداران و مردم آنجا یا از اول حواسشان را جمع می‌کنند و راههای درست را پیش می‌گیرند و یا اگر غفلتی و خطائی کردند سرشان به سنگ خورده فوری برمبگردند و آدم می‌شوند. به این ترتیب با توجه به پیش آمدهای دائم زندگی و رقابتهایی که از خارج عرصه را بر همه جامعه‌ای تنگ می‌کند فکر و بازویشان را پیوسته بکار اندخته نه تنها متوقف نمی‌شوند بلکه برای بقاء و توفیق در میدان مسابقه حیات هر روز ابتکار و ابداعی هم بروز می‌دهند و ترقی می‌نمایند.

اما اگر مملکتی از یکطرف بی‌خیال و سهل‌انگار باشد و از طرف دیگر هر تنبلی و خطا و انحرافی که از اصول طبیعی مشی زندگی و اداری نمود آثار آن دامنگیرش نگردید و یک‌الله باشی و ممر عایدات مسلمی داشت که دست و بازوی او را نگاهداشته نگذارد زمین بخورد و هر قدر ولخرجی و ولنگاری کرد قوت لایموتی در حلقش چکاند و عصاره و روغنی در چرخهای زنگ زده بی‌بندوبارش ریخت که بالاخره از گردش نیفتد... چنین کشور و دستگاهی هیچ وقت از کار نمی‌افتد و نمی‌میرد. اما اصلاح هم نمی‌شود و در حقیقت بیکاره و بی‌عار و مرده است.

بدتر از عایدات آن شکلی نفت، کمک‌های اقتصادی و نظامی و سیاسی و وامهای بلاعوض و باعوض است که مرتب از چپ و راست به محض اینکه می‌بینند حال احتضار در رفتن نزدیک است به پیکر ناپایدار آن تزریق می‌نمایند! این سرپرستی ظاهراً دلسوزانه و عامیانه سیاستهای خارجی و سایه‌ایکه بر سر هیأت‌های حاکمه دست نشانده خود داشته و دارند بزرگترین سد راه عمل عوامل حیات بخش طبیعت و مانع مبارزه و تکامل می‌باشد. بهمین دلیل است که می‌بینیم که در کشورما این اندازه اختلاسها و افتضاحها بروز می‌کند - بی‌عرضه‌ترین و نالایق‌ترین افراد در رأس حساسترین مقامات قرار می‌گیرند - چنان بیکاری و بی‌حسابی و بی‌بندوباری و بی‌اعتنائی به کلیه اصول اداری و فنی و علمی در



وزارتخانه‌ها و موسسات و اجتماعان حکومت می‌کنند - چه وقتها و عمرها و استعدادهای بیکران که خروار خروار هدر می‌رود - چه غفلتها و خلافها و کثافتکاریها که نمی‌شود... معذک هیچ طور نمی‌شود! باز صبح دکانها و بازار و ادارات و مدارس باز می‌شود و مردم بسر کارشان می‌روند. کاری نمی‌کنند و معذک آخر روز یا آخر ماه چیزی گیرشان می‌آید و شب سفره شام و بستر خوابشان پهن می‌شود. باز همان جریان فردا تکرار می‌شود... و اگر امر خالص خدا یا دست باز طبیعت کار خودش را می‌کرد تا بحال صدبار از بین رفته بودیم... یا آدم شده استقلال و آزادی و ارزشی در دنیا می‌داشتیم.

اما قبل از آنکه سیاستهای خارجی باینصورت در کشور ما و به خرج خود ما وضع مصنوعی ضد مبارزه و ضد حیاتی ایجاد نمایند قرن‌ها بود که رژیمهای سلطنتی و استبدادی نهال شخصیت و آزادی و غیرت را در این مرز و بوم از بیخ برکنده بجای آن دانه‌های تملق و دنائت و تلون مزاجی و نوکر صفتی و ناامیدی را بهر طرف کاشته علفهای هرزه را پرورش داده بود (بدیهی است که روح اطاعت پیشگی و غره نوکری و ارباب پرستی و گدامنشی روح مبارزه و انقلاب را در جنین خفه می‌کند!)

مبارزه در خانه ایران را زده است - بالاخره «هوالقاهر فوق عباده»

هر درختی می‌وه خود را می‌دهد و اگر یک حس کور شد حس دیگر هوشیار می‌شود.

۲۵۰۰ سال سلطنت بالاخره نمی‌تواند فطرت و اساس خلقت را بهم بزند و غیرت و غرائز و مشاعر را بکلی از بین ببرد. نظم و آرامش و تأمین ضروریات و نظارتی که از طرف استعمار می‌شود نیز مانع خرابیهای دیگر نمی‌شود. همان تسلط و قدرت موجبات زوال و اضمحلال خود را می‌سازد.

نه آن شوکت و قدرت استبداد قاجار مانع انقلاب مشروطیت شد نه آن سیاست زیرکانه کهنسال انگلستان توانست جلوی ملی شدن نفت و نهضت پرافتخار ما را بگیرد و نه این فشار و اختناق عجیب و حمایت‌های همه جانبه سیاستهای خارجی از حکومت بعد از کودتا خواهد توانست ترس و خاموشی را پایدار ساخته جلوی قیام عظیم و بی سابقه و دنباله دار دینی را بگیرد.

هم مچ سیاستهای خارجی با آن تدبیرها و تزویرها باز شد و هم دستگاه استبدادی غیرملی با بیدادگریها و با غرور و بی اعتنائی هایش به مخالفین و موافقین و عجزیکه علی‌رغم تبلیغات دروغ و ادعاهای بی‌شرمانه‌اش در اداره و آبادی مملکت قهراً نشان داد که همه را بستوه و هوشیاری آورده است. و هر قدر زمان جلو برود شدیدتر و آشکارتر خواهد شد. راه پس ندارد و چاره‌ای جز پیشروی در جهت فشار و فساد و خرابی ندارد. اگر مختصراً مدارا و یا سستی نشان دهد ملت تحریک شده تشویق می‌شود. از ضعف استفاده‌های بیشتر در تقویت خود و تخریب او خواهد کرد. بنابراین چرخ روابط حکومت و ملت ایران روی همان غلطکی افتاده است که در کشورهای انقلاب کرده و نجات یافته افتاده شده بوده است.

خلاصه آنکه مبارزه و انقلاب در خانه ما را زده است ملت را صدا می‌کند! باید بیدار شویم و براه بیفتیم! برای براه افتادن هم لازم است انتخاب طریق نمائیم و تصمیم بگیریم. (۱۰)

انواع مبارزه - حال که ضرورت و خاصیت مبارزات معلوم شد می‌توانیم نزدیکتر شده و تکلیف خود را مطالعه کنیم. عادتاً مبارزه‌های اجتماعی را به دو نوع تقسیم می‌کنند - سیاسی و مذهبی - نوع اول را مخصوص و متوجه احتیاجات و امور دنیائی می‌دانند و نوع دوم را جنبه اخروی می‌دهند.

محرك و مقصد مبارزات سیاسی را بیشتر به عوامل مادی می‌شناسند از قبیل تأمین غذا - مسکن - امنیت - آسایش - قدرت و غیره در صورتیکه در مبارزه‌های مذهبی معتقدات دینی و عشق و اطاعت خدا یا تعصبات مذهبی را محرك دانسته و مقصد مبارزه کنندگان را بهشت و تأمین دنیای آخرت می‌دانند. مخصوصاً با تبلیغات و ادبیات کمونیسم‌ها

هدف و عامل مبارزه‌های سیاسی در خاطر بسیاری اشخاص صرفاً بطرف مادیات و اقتصادیات گرائیده است. افزاز تولید را منشاء تحولات و انقلابات می‌دانند و بدی و خوبی شرائط مادی زندگی شالوده اعتراضات و برنامه‌ها را تشکیل می‌دهد.

نه تنها ماتریالیست‌ها بنا باصول مکتب خود چنین عقیده‌ای را تبلیغ می‌نمایند - بلکه روشنفکران زیادی که نظری و عقیده‌ای جز به مادیات زندگی ندارند از آنها تبعیت کرده و محرومیت‌ها و سختیهای مربوط به خوراک و پوشاک و تفریحات را موجب نارضایتی‌ها و جنبشها می‌دانند. حتی آمریکائی‌ها که خود را قطب مخالف و منکر اصول کمونیسم می‌دانند عکس العمل شان عیناً مانند ماتریالیست‌ها براساس اقتصادیات و مادیات است. در مبارزه با کمونیسم متوسل به پرداخت وام و کمکهای بلاعوض و بالابردن سطح زندگی و تأمین وسائل خوش گذرانی مللی که در معرض و خطر کمونیسم هستند می‌گردند. تجدیدخواهان کشور ما نیز برای تحریک مردم و تکان دادن افراد در جهت اصلاحات و تمدن دائماً خیابانهای زیبا و آسایشهای مغرب زمین را برخ ایرانیان می‌کشند.

محرک واقعی مبارزات - اما حقیقت چنین نیست. در خود انقلابهای لیبرالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم هم که بخاطر طبقات محروم و رنجبر صورت گرفته و در جهت بهبود شرائط اقتصادی اثر کرده است باین دلیل که می‌بینیم کمتر اتفاق افتاده است انقلاب از میان خود آن طبقه محروم سرزده و بدست آنها شروع شده باشد. مثلاً پیشروان و پایه گذاران انقلاب فرانسه و سوسیالیست‌های اولیه و لیدرهای انقلابی غالباً طبقات مرفه یا متوسط بوده‌اند نه از بیچارگان و کارگران. کارل مارکس - گاندی - فیدل کاسترو - بن بلاو و لنین هیچ کدام کسانی نبودند که از فقر ذلت در رنج بوده یا اگر دنبال شغل و حرفه خودشان (استادی - وکالت عدلیه افسری - روزنامه نگاری و غیره) را می‌گرفتند نمی‌توانستند گلیم خودشان را به راحتی از آب در بیاورند و وضع مادی مطبوعی نداشته باشند. بسیاری از رهبران مبارزه‌های اجتماعی و علمداران انقلاب از داخل طبقه مقابل یا لاقط طبقه متمایل برمیخواستند. حتی آنها که مانند آبراهام لینکلن در آمریکا به جنگ با بردگی و نجات غلامان قیام کردند کاکا سیاه توسری خور نبودند.

بعلاوه از درجه صرف مادی وقتی نگاه کنیم هرگونه مبارزه و قیام مخلصانه لاقط برای کسانی که در مراحل اولیه وارد میدان می‌شوند نقض غرض است. سبب از دست دادن مادیات می‌شود. به عوض آنکه فکر و وقتشان صرف پول درآوردن و احراز مقام کردن بشود به بیراهه می‌افتند و مقداری هم از جیبشان و راحتیشان را روی آن می‌گذارند سپس شغل و درآمدشان را از دست می‌دهند، چه بسا که منجر به دوری از خانواده و از دست دادن جان می‌شود. در زمینه ملت‌ها و ممالک تحت حمایت با نفوذ دول قوی نیز این نقض غرض پیش می‌آید اگر دنبال استقلال و استغناء نروند دارای نظم و درآمد و مخصوصاً امنیتی هستند و می‌توانند از خیلی کمک‌ها و استفاده‌ها بهره مند شوند و خوش خوشک پیش بروند. ولی همین که درد آزادی و استقلال آنها را می‌گیرد و سرگوششان می‌جنبند اول دفعه مواجه با یک فرمانفرمای قلدر و ناراحتی و فشار روی پاره‌ای افراد می‌شوند. اگر کله شقی بکنند تضییق‌های اداری بیشتر شده منتهی به انحصارهای اقتصادی از ناحیه دولت ارباب می‌شوند. ارز را پلوقه می‌کنند جلو صادرات را می‌گیرند اعتبارات را می‌بندند - تحریکات و ناامنی ایجاد می‌نمایند... (الحمدالله که ما نمونه هایش را در ملی کردن نفت خودمان دیدیم و مکرر شنیدیم که همین تضییقات و محرومیت‌ها را که لازمه هر مبارزه و مقدمه هر پیروزی است چگونه آنرا دشمنان خارجی حربه علیه ملت ایران کردند و خائنین دولتی دلیل خطا و خیانت پیشوای پیش بین و بزرگ ما جلوه می‌دهند.)

وقتی می‌بینیم افراد و اقوام مبارز با علم باین جریانات و محروم شدن از مادیات و حتی پس از چشیدن مزه تلخ شکنجه‌ها و شهادت‌ها (که در کام آنها بسیار شیرین است) باز دست برنمی‌دارند و مبارزه را دنبال می‌کنند پس معلوم می‌شود چیز دیگری غیر از مادیات و آسایش‌های حیات موجود است که محرک مبارزه می‌شود.

اتفاقاً آن مبارزات و نهضت‌ها یا حمله‌هایی که صرفاً برای مادیات یعنی خورد و خوراک و مسکن بوده است بدنبال خود از هر دو طرف خرابی و خاموشی ببار آورده است. مانند یورش چنگیز و آتیلا که برای چپاول و توسعه مسکن بوده است. یا حمله اسکندر که برای کشور گشائی و شوکت طلبی صورت گرفته است (۱۱) در چنین مبارزه‌هایی بهبودی و فزاینده‌گی خیلی کمتر برای بشریت فراهم شده است.

نقش مادیات در مبارزات - در مبارزات و نهضت‌های آزادی خواهانه و مترقیانه مادیات البته بدون نقش و اثر نیستند ولی نه نقش اصلی و انحصاری. مسلماً گرفتاریها و فشارهای طاقت فرسای زندگی و محرومیتها و اختلاف وضعیتها و بطور کلی نارضائی‌ها در تحریک احساسات و ایجاد انقلابات ملازمه دارند و غالباً شرط لازم می‌باشند ولی شرط کافی نیستند. اگر بدی شرایط مادی شرط لازم و کافی برای مبارزه و انقلاب بود می‌بایستی در مردم یا در جامعه‌هایی که شرایط مادی بسیار بد حکمفرماست عصیان و شورش شعله ور شود. اما حتی می‌بینیم خبری نمی‌شود. و آن مشتمل مردم فلک زده براحتی تن به بیچارگی می‌دهند از خود می‌پرسند برای چه تن به زجر و کشتن بدهیم؟ اگر تحریک‌های عصبی و غضبی و غریزه فداکاری در او ضعیف بود - و در ایرانیها غالباً مثل اینکه چنین باشد - و حسابگری بکار افتد ناچار پس می‌نشینند یا لااقل عقب راه حل ساز شکاری رفع و رجوع کننده‌ای می‌روند تا فرصت مناسب تری گیر بیاورند. استثنائی در این زمینه پیش می‌آورند و حزب توده را مثل می‌زنند. البته حزب توده ایران ایجاد حرکت و حرارت غیرمنتظره‌ای در طبقات مختلف جوانان نمود و نمونه‌های شایان تحسینی بلحاظ انضباط و مقاومت و فداکاری بروز داد. اما دو نکته را نباید از نظر دور داشت. یکی اینکه حزب توده ابداً بنیاد و مظهر ملی ایرانی نداشته از خارج الهام می‌گرفت و کمونیسم جهانی آنرا اداره می‌کرد. همین اعتقاد و اتکائی که افکار داخلی بنا به عادت بیگانه خواهی به یک مکتب اجتماعی اروپائی و قدرت تبلیغاتی نظامی و سیاسی آن داشته عامل بسیار موثری در اداره و در پیشرفت عملیات آن بوده است. دیگر اینکه مسلک کمونیسم با وجود مظاهر فلسفی و تعصبات شبه مذهبی که بآن داده شده و خیلی مهم بود بالاخره نتوانست در این کشور دوام پیدا نماید و با اولین حمله جدی حکومت مخالف خاموش شد. در صورتیکه مذهب زرتشتی، اسلام و شاخه‌های آن و فرقه‌های دینی و مسلک‌های فلسفی مختلف اعم از حق و باطل که هرکدام بنوبه خود در معرض دشمنی‌ها و شکنجه‌های فراوان واقع شده‌اند هنوز کم و بیش برقرار و پایدارند.

کدام نوع مبارزه را انتخاب کنیم؟- این سؤال جواب ندارد. اگر کسانی هستند که اهل مبارزه سیاسی باشند منعشان نمی‌کنیم، جلویشان را نمی‌گیریم سهل است که تائید و تشویقشان هم می‌کنید. مبارزه در راه آزادی و عدالت در هر حال مقدس است حرکت و هدف آن مطلوب می‌باشد. اگر در بعضی افراد محرک و مبدئی موجود دارد و کمال مطلوب‌های ملی و انسانی و آزادیخواهی و شرافت جوئی آنها را باین طرف می‌کشاند - چه بهتر - بسم الله بفرمائید.

بدیهی است که همه مردم یک جور فکر نمی‌کنند و یک نوع سلیقه و ذائقه ندارند. ما هم منکر این نیستیم که عواطف انسانیت و غرائز بشریت در افراد و اقوام وجود داشته و دارد و منشاء عشق و عملهای بزرگ می‌شود. کسانیکه بهره مند از آن و حساس نسبت بآن هستند و چشم و دست به چیز بالاتری ندارند این سرمایه و نیرو را بکار برند دعای ما و زبان ما و قدم ما بدرقه راه آنهاست. با کمال میل و رغبت همقدم و همسفرشان می‌شویم. اما اگر کسانی هم بودند و ما فکر می‌کنیم اکثریت با این دسته است که بدون انکار ارزش و اهمیت وطن دوستی و ملیت و آزادی و شرافت و نوع پروری یک چشم انداز دورتر و بالاتری داشتند که شامل اینها و بالاتر از آنها و جامع تمام ارزشها و کمالات انسانی بوده و در قالب دین و قرآن بنام خدا آنها خواندند خواستند، کاملاً بجا و به مورد است که به عشق و به امر او مبارزه بنمایند. زیر پرچم جاودان:

«ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون»

و مبادا تصور کنید که آنها که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند) و با سرود عاشقانه «انا لله و انا الیه راجعون» (ما برای خدا هستیم و بسوی او برمیگردیم) در راه جانبازی به راه بیافتند و خود را از ابتدا مشمول «هل تربص بنا الا احدی الحسنین» (آیا برای ما انتظاری غیر از یکی دو خوبی را دارید؟) بدانند!

البته چنین مقام و معرفت در همه کس - یعنی در آن اکثریت نیست. تعداد بسیار کمی می‌توانند مشمول و مومن کامل بدان باشند اما آنهایی هم که در مراحل ضعیف‌تر و پائین‌تر قرار گرفته‌اند و از جنبه خدائی و دینی پاک درک عدالت و حقیقت و خدمت را به خلق نمی‌نمایند باز دارای یک چیزی بیشتر از آنهایی که اصلاً اعتقاد یا انقیادی به مبانی دینی ندارند هستند. یعنی تا حدود عاطفی و انسانی و غریزی مثل آنها می‌باشند. بعد مختصر عقیده‌ای و اتکائی هم بر عوامل درویشان مزید شده است. پس خیلی بیشتر و بهتر قابل تحریک‌اند.

بنابراین بدون اینکه بخواهیم مبارزه سیاسی را نفی یا منع کنیم باید بگوئیم آن صورت عام و جامع و شامل مبارزه در ایران - مبارزه مذهبی است خصوصاً که با تعلیم و تربیت می‌توان خیلی سطح فعلی را بالا برد و برشماره آن افزود (آن دسته‌ای که بسم الله و بالله و فی سبیل الله مبارزه می‌نمایند و با بینائی و علاقمندی در راه اصلاح و آزادی مردم قدم برمی‌دارند). البته بشرط آنکه فراموش نشود که هیچگاه نباید دین را در خدمت و آلت دست سیاست قرار داد. آن ایمان و عملی که با ظاهر مذهبی ولی به قصد غیر مذهبی و غیر عشق الهی ولو مشروع و دانسته صورت گیرد نه بدرد دنیا می‌خورد نه آخرت. ایمان عملی که با قصد مذهبی است نباید اصالت خود را از دست بدهد. آن نوع مبارزه مذهبی می‌تواند موثرتر و ارزنده باشد که به وظیفه دینی و به حکم همان معتقدات الهی انجام گیرد.

نگرانی‌ها - آن نگرانیها و ایرادها که در مورد مبارزات مذهبی اشاره شد هیچ یک وارد نیست. دوران علائق دینی و مذهبی نه تنها در ایران بلکه در دنیا هم سپری نشده است بلکه بصورت ساده‌تر عالیتری از عمق افکار و عقول و از سطح احتیاجات و ادراکات جوش می‌زنند (۱۲).

در ایران نیز می‌بینیم در دانشجویان و در جوانان آمادگی و تشنگی مخصوصی برای معارف قرآن و وظائف اجتماعی دینی وجود دارد و به خوبی خریدار کالاهای پاک شده و اصیل اسلامی می‌باشند و در آنها تنبه و محرک‌هائی ایجاد می‌نماید اتفاقاً چون چشم و گوشها باز شده است و بشر رشد کرده بهتر از گذشته درک تعلیمات و کمال مطلوب‌های انبیاء را می‌نماید (۱۲) اما توهم اینکه مبارزه مذهبی یعنی دنباله روی کورکورانه از یک عالم دینی و دور افتادن از افکار اجتماعی و اصلاحات مترقی جهانی نیز صحیح نیست. ما به هیچ وجه معنی مبارزه مذهبی را تقلید کورکورانه از پیشوای دینی در ردیف مسائل فقهی متداول نمی‌دانیم. همانطور که برای مرجع تقلید تبحر و علمیت در مسایل مربوطه و عدالت و فقاقت کامل شرط شده است - رهبر مبارزه مذهبی و سیاسی نیز باید در مقام و موضوع خود صاحب سابقه و صلاحیت و مقبولیت عامه باشد. تجربه سنوات اخیر بخوبی نشان داده است که رشد مردم ایران آن قدر شده است که از این جهات اشتباه نکنند. دیدیم بعد از آنکه یک پیشوای روحانی و رهبر مبارزه بسیار متنفذ و محبوب راه خود را از راه ملت جدا کرد چگونه مردم او را رها کردند و یک روحانی شجاع روشنفکر گمنام ولی عالیقدری که مردانه وارد میدان مبارزه شد چگونه مردم توجه و تبعیت کردند.

اتفاقاً مسئله تقلید و مرجعیتی که در شیعه وجود دارد امتیاز دین و شاهی بر دعوی ما می‌باشد. برخلاف اهل تسنن که با قرار خودشان باب اجتهاد را بسته‌اند و تبعیت از مجتهدین هزار سال پیش می‌نمایند در مذهب تشیع دستور این است که از فقیه عادل اعلم زنده بصیر به مسائل و احتیاجات زمان که بر اساس کتاب خدا و سنت پیغمبر از روی عقل در مورد حوادث و ابتلائات استنباط نمایند و رای دهد پیروی نمایند. همین مرجعیت و اجتهاد زنده که اصول الهی و سنن نبوی را بر مقتضیات بشری تطبیق دهد و تکلیف مردم را تعیین نماید ضامن تجدید و تناسب مذهب شیعه است با تحولات

جهان (۱۴). حال اگر غفلت و عدم توجه هائی در گذشته جریان داشته است ایراد به اصل مطلب نمی‌شود و خصوصاً که از این جهت بیداری و نهضت امیدوار کننده‌ای اخیراً پدیدار شده و مراجع تقلید خود را مسوول امر اجتماع نیز می‌دانند. این نکته نیز قابل تذکر است که طرز تعیین مرجع در مذهب شیعه کاملاً جنبه انتخابی و دموکراتیک داشته و مردم هستند که با تفحص و توجه به مقام دانش و تقوی و بینش و کفایت مجتهد اعلم مرجع خود را اختیار می‌نمایند و اگر احیاناً اشتباه و انحراف هائی مشاهده نمایند می‌توانند برگردند و به دیگری رجوع کنند.

بنابراین بطور خلاصه نه تنها نگرانیها مورد نداشته در صورتی که مردم مختصر هوشیاری و علاقه‌ای به وظائف خود نشان دهند رفع خواهد شد، بلکه مبارزات مذهبی می‌تواند از یک دستگاه تشکیلاتی و تبلیغاتی وسیع نیرومند ریشه دار موجود استفاده نماید و با مختصر تجدید نظر و تطبیق و تغییرات لازم آن را تکمیل و تجهیز برای برنامه‌های فعلی کند. اشتباهات گذشته تکرار نشود - در مقایسه‌ای که نسبت به دو نوع مبارزه نمودیم تنها نظر به آینده نداشته و خواسته‌ایم عمل نوظهوری را پیشنهاد کرده باشیم. در گذشته چنین بوده است چه در انقلاب مشروطیت - چه در مبارزه‌های پراکنده و محلی و مختلفی که تا روی کار آمدن شاه سابق صورت می‌گرفت (۱۵) و چه در نهضت ملی کردن نفت و مقابله با توده‌هایها و در نهضت مقاومت ملی و قیام دینی، بسیاری از کارگردانان و اکثریت کارکنان و فداکاران مبارزین افراد مسلمان و مومن بوده و بر حسب علاقه و تحریک دینی در صف مبارزین قرار می‌گرفته‌اند و قبول رهبری دیگران را می‌کرده‌اند. ولی تا آنجا که خطر و ضرر بوده جلو می‌رفته‌اند اما پس از خاتمه غائله بسر کار و زندگی خود بر می‌گشتند. (۱۶) علاقه‌ای به نتیجه گیری از مبارزه و اداره بعدی کار نداشته‌اند. مثلاً بعد از انقلاب مشروطیت و تغییر اساسی حکومت آنهایی که فداکاریهای بزرگ کرده ایستادگی نموده و از ملت بودند از صحنه کنار رفتند و یا کنارشان زدند و وکالت و وزارت و اداره امور دست نیمه مبارزان موقع شناس و گاهی همان مستبدین معاند قرار گرفت. معتقدین و متدینین به لحاظ شخصی یا مرامی نقشی یا وظیفه‌ای به عهده نگرفتند. حتی در احزاب و اجتماعات و مطبوعات نیز وارد نشده (یا کم وارد شده) زمام امور و افکار را در بست در اختیار دسته اقلیت گذاشتند. اقلیتی که نسبتاً فعالتر بودند ولی بطوریکه همه قبول دارند غالباً غیر ملی و عاری از تقوی و معتقدات محکم دینی و شرافت اخلاقی سیاسی بوده - دانسته و ندانسته - عامل سیاست‌های شوم داخلی و خارجی شدند. تقصیر متدینین ملت اعم از خواص و عوام اینست که هدف موقت و نظر کوتاه داشته‌اند و خود را موظف به نجات و حسن اداره و سعادت جامعه نمی‌دیدند. یا نشسته‌اند و یا بدکان و منبر و محراب خود برگشته‌اند. این اشتباه (یا گناه) از این به بعد نباید تکرار شود.

مسئله مبارزه را باید بعنوان یک فریضه مذهبی - امر بمعروف و نهی از منکر و دفاع و جهاد فی سبیل الله - بصورت کلی و کامل آن نگاه کرد. از مراحل سستی و کندی و منفی اول آن گرفته تا اداره مبارزه و فداکاری برای رسیدن به پیروزی و سپس بهره برداری و هوشیاری و مسوولیت و اداره بعدی اجتماعی.

توسل به قرآن: آیه‌ای که در ابتدای کلام عنوان کردیم در یک سطر مطالب و مقاصد ما را خلاصه کرد. می‌توانیم دستورالعمل و برنامه‌های خود را از آن استخراج نمائیم:

کنتم خیر امه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون بالله.

(بهترین امتی بودید - یا می‌توانید باشید - که برای خاطر مردم خروج کرده باشید - در حالیکه - امر و اجرای خوبیها را می‌کنید و بدیها و ناپسندها را جلوگیری می‌نمایید و بخدا ایمان می‌آورید.)

در آیه شریفه چهار مرحله یا چهار رکن وجود دارد:

امت - اخرجت - للناس - تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون بالله.

امت: یعنی جمعیت و مکتبی که دارای هدف و مقصد (ام) مشترک بوده مجتمع و متشکل هم باشند. بنابراین شامل ایدئولوژی و تشکیلات است.

اخراجت: یعنی خارج شده یا خروج کرده باشند. از کجا؟ از خانه و زندگی و شهر و مسکن مألوف. یا بطور عامتر از صدف خودخواهی بیرون آمده قدم بجهان بزرگ بگذارد و نظر به سایرین اندازند.

للناس: یعنی برای مردم و بسود آنها. تشکیل جمعیت و حرکت بخارج باید برای خدمت بمردم و نجات و سعادت آنها باشد. «ناس» هم به معنی عام آن دور از منافع خاص قومی و نژادی و مسلکی است. خدمت به خلق و انسانیت است. تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون به الله: هدف اصلی و برنامه بعدی را تعیین می‌کند. آن وحدت در عقیده و تشکیل امت و خروج برای خاطر مردم به قصد اشاعه و اجرای خوبیها و مطلوبها و از بین بردن و جلوگیری از بدیها و مفسد و نامطلوبهای زیانبخش است. می‌زان و ملاک آن خوبی و بدی نیز ایمان به حق است که مستمراً باید بدنبال آن بود. عمل امر بالمعروف و نهی از منکر به صیغه مضارع آمده است (برخلاف افعال قبلی که به صیغه ماضی است) دلالت بر ادامه عمل و اداره بعدی و دائمی کارهای اجتماعی دارد.

باین ترتیب تکلیف ما و مبارزین ایران روشن شد. در تمام این مراحل باید نقش و ادای وظیفه نمائیم:

۱- قبل از هر چیز به هدف گیری و تربیت فکری و توسعه معتقدات خود پردازیم. این مرحله ایدئولوژی و تعلیمات و تبلیغات است که پایه هر حزب و نهضت اجتماعی می‌باشد. باید خوب فهمیده و دانسته و خواسته شود.

۲- امت واحد شدن و زیر بار تشکیلات رفتن. یعنی نقطه ضعف بزرگ ما ایرانیها و مسلمانها.

۲۵۰۰ سال سلطنت استبدادی ما را عادت داده است که جز بیک فرد تحمیل شده (یا نماینده او) که با او هیچ گونه رابطه مرامی و محبتی و منفعتی نداشته - اجبار و احتیاج یگانه پیوندمان باشد به شخص دیگر و بجای دیگر نگاه نکنیم و با هموعان روابط و تشکیلات و همکاری نداشته باشیم. هر وقت هم که خواسته‌ایم حزب یا شرکت و جمعیتی درست کنیم فوری عادت قبلی ما را به پیروی از یک رهبر کل و تملق گوئی باو کشانده است. رهبر هم تصور می‌کرده است که ریاست و اداره یعنی فعال مایشائی او و اطاعت مطلق سایرین. در صورتیکه دستور ۱۴۰۰ ساله ما خطاب به اجتماع «و امرهم شوری بینهم» و خطاب به «اولی الامر» و «شاور هم فی الامر» است.

ما ضمناً این عادت را هم بارث ۲۵۰۰ ساله برده‌ایم که هر فردمان آرزو داریم در قلمرو خود یک مستبد فاعل مایشاء باشد و از هیچکس و هیچ نظم و جمعی تبعیت نکند. فقط رای خود را صائب و حاکم بداند. گذشت و تفاهم و توافق با یکدیگر نداریم - زیر بار یکدیگر نمی‌رویم و تشکیل امت و جمعیت نمی‌توانیم بدهیم.

وظیفه دینی و ملی ماست که این علاقه و اخلاق را کنار بگذاریم. با بد و خوب یکدیگر بسازیم - تن به ناراحتی‌های اولیه اجتماع و شور و تشکیلات بدهیم - تربیت اجتماعی قبول کنیم - شرکت‌ها و انجمن‌ها درست کنیم و وارد جمعیت واحد و جبهه واحد شویم. به حکم:

(اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم) انضباط و اطاعت از صاحب منصبان صالح برای ریاست و فرمان که از میان خودمان انتخاب شده‌اند - اطاعت خدا و رسول را برنامه قرار دهند واجب است.

۳- از صدف تنگ خودخواهی و پرداختن بامور شخصی و خانوادگی بیرون آمده خروج بنمائیم و علنا و مردانه وارد میدان شویم. با روش صحیح و تدابیر لازم و تدارک و تامین تجهیزات مناسب برای نجات و خدمت به مردم.

۴- چه در تشکیلات چه در خروج برای ملت و چه در پیروزی و در اداره بعد از پیروزی یگانه پشتیبان و هدفمان ایمان بخدا بوده خیرها و خوبی‌ها و شایستگی‌ها را پیش ببریم و بدی و ناپسندی را محو و طرد نمائیم.

در افتادن و از بین بردن آن موانع و پرده هائیکه قبلاً جلوگیری دست طبیعت و سد بروز نارضاییتی و ظهور قیام می‌باشد - قسمتی از همین برنامه نهی از منکر را تشکیل می‌دهد. هر قدر هدف و مطلوب عالی‌تر و معرفت و بینش بیشتر باشد نارضاییتی و عکس العمل قوی‌تر خواهد شد. و رضا و رکود کمتر حاصل می‌شود. بنابراین تبلیغ هدف و ایمان امر

بمعروفی است که در اول و در وسط و آخر آیه انعکاس دارد البته هدف و ایمان که صرف حرف و فکر نباشد بلکه ملازم با عمل و اقدام و موازی با تقوی و انضباط باشد.

## لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون

### نهضت آزادی ایران

۱- این جزوه در سال ۱۳۴۱ تهیه و منتشر شده است. از آن زمان تا بحال (۱۳۶۱) تغییراتی در وضع هند و سیاست داخلی و خارجی آن بعد از مرگ نهری رخ داده است.

۲- البته مردم هند بخصوص مسلمانان هند سالها علیه سلطه استعمار انگلیس مبارزه کردند و مقاومتها نمودند. اما به تدریج شکست خوردند و سپس با تسلط فرهنگ استعماری و براساس طرح انگلیسی ها، مردمی شدند سازشکار و ظلم پذیر.

۳- بر این اساس مشی کلی و عمومی نهضت آزادی در مبارزات اجتماعی و انقلابی و عمل کرد آن را در گذشته مورد بررسی و توجه قرار دهید. آیا نظر بالا تایید می شود و یا خیر؟

۴- آنچه که حرکت اجتماعی را بوجود می آورد وجود فقر و بدبختی نیست. بلکه آگاهی برآن است. آگاهی بر ظلم و ستم است. در اینجا منظور از نارضایتی روحی توأم با نیروی درونی یا غریزی... آنست که انسان آزاد خلق شده است و دو صفت ممیزه اختیار و اندیشه او را از حیوانات جدا ساخت. و این «فطرت» اوست. لذا انسان فطرتاً ضد ظلم و اسارت و بردگی (همه انواع آن - منجمله اسارت و بردگی فکری ۹ است. بنابراین با استشعار به ظلم... بلافاصله ایجاد ناراحتی عمیق درونی - که پایه های زنده شدن فطرت انسانی است، بروز می کند - آلیناسیون فطرت انسان را از او می گیرد و نظام های استبدادی و استعماری انسان را آینه می کنند.

۵- در هر حرکتی محرکها و انگیزهها دو دسته هستند. در هر مبارزه، خواسته های مادی، در خواسته های صنفی، محرومیت های طبقاتی همه انگیزه های رو بنائی هستند که می توانند و ممکن است از عوامل و محرکات حرکت در مراحل ابتدائی باشند. اما در مراحل بعدی در اثر تکامل حرکت، محرکات و انگیزه های زیربنائی بروز و ظهور می کنند. انگیزه های رو بنائی بازتاب و انعکاس انگیزه های زیربنائی هستند.

مثال: کارگران برای احقاق حقوق خود قیام می کنند چرا؟ چونکه استثمار می شوند. اما استثمار کارگران تنها بآن ختم نمی شود که سرمایه دار حق او را می خورد بلکه همراه با آن و ملازمه استثمار محو شخصیت انسانی کارگران و طبقات زحمتکش است و لذا در پشت سرو در بطن انگیزه اقتصادی و مادی، استثمار شدگان برای کسب شخصیت انسانی خود مبارزه می کنند و در راه آن از همه چیز خود می گذرند.

۶- البته مقصود ما از مبارزه های مذهبی اسم گذاری ظاهری و عناوین قراردادی نمی باشد. چه بسیار جنگها و جدالهائی که تحت عنوان مذهبی جنبه عصبی قوی و نژادی و ملی یا مادی و فریبکارانه داشته است. مبارزه های مذهبی آنها را می گوئیم که صرفاً در راه حق و عقیده و برای دفاع یا پیشرفت آن یا به قصد قربت و انجام فریضه های دینی صورت گرفته است.

۷- تاثیرات نهضت و انقلاب اسلام بر تاریخ بشر و توسعه و تکامل علوم انسانی دامنه اش حتی تا به امروز هم محسوس و مشهود است. اکثر علوم بنیادی نظیر ریاضیات (جبر و هندسه و غیره) فیزیک، شیمی و نظائر آن یا بدست مسلمانان پایه گذاری شد و یا بدست آنها تکمیل گردید.

۸- رجوع به کتاب «مکتب سعیدی» نگارش آقای کشاورز صدر به قسمتی از مقدمه که بحث وطن پرستی سعیدی است.

- ۹- به کتاب خودجوشی نگارش مهندس بازرگان صفحه ۱۴ و تاریخ ادیان - درسهای دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد رجوع شود.
- ۱۰- این جزوه در سال ۱۳۴۱ و قبل از تاسیس و تشکیل و ظهور و بروز سازمانهای انقلابی و بالاخره پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷ نوشته شده است و درستی و صحت پیش‌بینی‌ها را نشان می‌دهد.
- ۱۱- در جنگهای اول و دوم جهانی نیز که محرک و انگیزه جلب و تامین منافع مادی و اقتصادی مورد نظر بود چه خرابی‌های عظیمی که ببار نیاورد.
- ۱۲- به کتابهای «خداپرستی و افکار روز» و «حکومت جهانی واحد» تألیف آقای مهندس بازرگان مراجعه شود.
- ۱۳- پذیرش شهادت و استقبال از آن توسط مسلمانان متعهد و مجاهد که در چند سال اخیر بروز و ظهور کرده‌اند و با پیامردی خود حماسه آفرینی‌ها کرده‌اند و نمونه‌های زنده از این انسانهای طراز نوین می‌باشند و ملت ما ناظر تأثیرات شگرف اعمال آنهاست.
- ۱۴- به کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» نگارش عده‌ای از دانشمندان مراجعه شود.
- ۱۵- قیام جنگل در گیلان، قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان و قیام تنگستانیها در فارس...
- ۱۶- البته از همان رهبران و فعالین هم افرادی بودند که تا سرحد مرگ کوشیدند، شکست خوردند اما تسلیم نشدند، و جان خود را در راه هدفها باختند.
- توضیح= یادداشت‌هایی که در پایان نشریه مبارزات سیاسی - مبارزات مذهبی آمده است در نسخه اصلی نبوده‌اند و در نسخه‌ای که بعدها به چاپ رسید به آن اضافه شده‌اند.